نگاهی به حال‌وهوای کتاب‌های خاطرات دفاع مقدس که زنان روایت کرده‌اند

عشق سال‌های جنگ



زینب مرتضایی‌فرد
روزنامه‌نگار کتاب

در «سووشون» سیمین دانشور، یوسف، شخصیت اصلی داستان، می‌رود که با استعمار بجنگد. زری، همسرش به او می‌گوید چرا می‌روی؟ یوسف می‌گوید؛ می‌رود که برای کشورش بجنگد. زری به محیط خانه‌شان اشاره کرده و می‌گوید پس اینجا چه، این خانه وطن من است... در هشت سال جنگ تحمیلی ایران زن‌ها خانه‌شان را هم جزئی از وطن دیدند. وطن برایشان شد مرزهای ایران، شد خاکی که می‌دانستند برای حفظش همسر و عشق‌شان را از دست می‌دهند اما ایران را نگه می‌دارند... در یکی دو دهه گذشته که نوشتن خاطرات دوران جنگ به رویه‌ای جدی بدل شد، همسران شهدا، زن‌های حاضر در جنگ از جمله بهیاران و... هم سکوت‌شان را شکستند و از آن دوران حرف زدند تا چهره زنانه جنگ هم روایت شود.

دل خونین و لب خندان

زن‌بودن، مادربودن و در کنار این مسؤولیت‌های دشوار در موقعیت ویژه و دشوار همسر را همراهی کردن، در ذهن ما آدم‌های چند دهه بعد از جنگ نمی‌گنجد. همسران شهدا اما اغلب این موقعیت را تجربه کرده‌اند و حتی بسیاری‌شان در مناطق جنگی هم زندگی کرده‌اند تا از همسر خود بیشتر خبر بگیرند و بیشتر ببینندش. بسیاری‌شان زایمان‌هایی داشته‌اند در تنهایی و نبود همسر، چیزی که امروز برای نسل جدید پذیرفتنی نیست و تقریبا نمی‌توانند با آن کنار بیایند. بسیاری دیگر هم تولد فرزند پس از شهادت همسر را تجربه کرده‌اند و در روزهای حساس پس از زایمان تنها و بدتر از آن داغدار بوده‌اند. «گلستان یازدهم» خاطرات زهرا پناهی‌روا، همسر شهید علی چیت‌سازیان با همین اتفاق شروع می‌شود، تولد فرزند بعد از شهادت علی‌آقا برایش بسیار سخت است. روزهای بسیاری را هم در کوچه گلستان یازدهم در شهرکی واقع در دزفول زندگی می‌کند تا علی را بیشتر ببیند. قدم‌خیر محمدی شخصیت اصلی کتاب «دختر شینا» هم زایمان‌هایی در تنهایی دارد و سختی‌های بسیار را در سرمای استخوان‌سوز همدان به جان می‌خرد تا بچه‌هایش را بزرگ کند و آقاصمد در جبهه بماند. این زنان و دیگران اما درکشاکشی مداوم با خود هستند. هم به‌درستی راه همسرانشان ایمان دارند و هم از دست دادن این غم همیشه جانکاه را که در کمین‌شان نشسته را نمی‌توانند نادیده بگیرند. دل‌هاشان خون است و فکرهاشان ترسان از دست دادن همسر اما لبخند می‌زنند و تا می‌توانند نگرانی‌هایشان را پنهان می‌کنند. خواندن کتاب‌هایی که راویان زن دارد، روایتی متفاوت از عشق را هم در خود دارد، موضوعی که اصولا مردان در میدان جنگ کمتر فرصت فکر کردن به آن را پیدا می‌کنند و می‌شوند مرد میدان.

قهرمان‌ها در میدان جنگ

زنان بهیار و برخی زنان و دختران ساکن مناطق جنگی هم در دفاع هشت ساله از وطن حضور پررنگی داشته و اتفاقات جالبی را رقم زده‌اند که یکی از عجیب‌ترین آنها «فرنگیس» حیدرپور است. زنی که یک سرباز عراقی را می‌کشد و دیگری را اسیر می‌کند. او در کتاب خاطراتش توضیح می‌دهد روزهایی که مجبور بوده‌اند در کوه‌های کرمانشاه زندگی کنند چگونه روزگار گذرانده‌اند و شجاعت‌های عجیب فرنگیس برای مخاطب امروز و مازن‌های نسل جدید عجیب است. همین‌طور روایت‌های سه بهیار دوره جنگ، سیده زهرا حسینی، سیده فوزیه مدیح و صبا وطن‌خواه و همچنین دیگرانی که از آن روزها نوشته و گفته‌اند. زنانی که مجبور می‌شوند وسط جریان‌های جنگ یاد بگیرند چطور بهیار باشند، چطور قهرمان باشند و البته خودشان هم ندانند که قهرمان شده‌اند.

این دسته از راویان هم از دست دادن را بسیار تجربه می‌کنند، مدیح یک‌بار با شهادت همسرش روبه‌رو می‌شود و در ازدواج دومش هم مسعود، همسرش شیمیایی می‌شود و روزگار دشواری را می‌گذرانند. حسینی شاهد شهادت پدر و برادرش است و وطن‌خواه هم اسارت برادر، آزارش می‌دهد. این زنان اما در میدان جنگ می‌مانند تا آخرش هم می‌مانند و تلاش می‌کنند برای کمک به دیگران. سختی‌ها نمی‌تواند آنها را بشکند و صبورانه می‌مانند....

تحول در دل سختی

رد اغلب‌شان را که بگیری می‌بینی سختی‌ها آنها را به آدم دیگری بدل می‌کند. در گذر از دشواری روزگار پختگی را تجربه می‌کنند و می‌رسند به انسان دیگری شدن. این اتفاقی است که در اغلب روایت‌های زنانه از جنگ با آنها روبه‌روییم. زن‌ها بی‌آن‌که بدانند یا حتی بخواهند مسیری را می‌روند که برایشان تکامل به همراه دارد، از دست‌دادن‌ها و ترس‌ها و تشویش‌هایشان واقعی است و گاهی از ده‌ها و هزارها تعلیق داستانی بر مخاطب اثرگذارتر است. نکته مهم دیگر این است که زنان از بیان ترس‌ها و نگرانی‌هایشان ابا ندارند، رفتاری که در فرهنگ ما اصولا مردها چه در جنگ و چه صلح آن را چندان ندارند و خودداری‌شان بیشتر است. با زن‌ها می‌توان از جنگ ترسید، از شهادت عزیزان که هرچند مقدس است اما در خود دوری و دلتنگی هم که دارند ترسید، در عین حال هم باید تلاش کرد برای لبخند زدن، امیدوار بودن و از زندگی شکست نخوردن. راویان اغلب با شهادت همسر، برادر، پدر یا فرزند روبه‌رو می‌شوند و در بسیاری موارد مخاطب خود را با این شوک روبه‌رو می‌کنند که واقعا می‌شود وسط جنگ هم عاشق شد، ازدواج کرد، عاشق ماند، مادری و همسری کرد و نترسید از فردایی که معلوم نیست چگونه باشد....



دور دنیا با داستان

جنگ به روایت غرب



زهرا راستگویی
قفسه کتاب

تا به حال شده به تفاوت میان جنگ‌ها فکر کنید؟ شاید بگویید جنگ هر چه که باشد حاصلی جز ویرانی و آوارگی ندارد. من هم با شما موافقم اما چه می‌شود که ملتی می‌جنگد و برای نسل‌های بعد از دلیری و قهرمانی رزمندگانش حکایت می‌کند و ملتی دیگر جز سیاهی و تاریکی چیزی نمی‌بیند؟ چه چیزی به تمام آن سال‌های پر از خون و غم، معنا می‌دهد؟

«در غرب خبری نیست» را شاید بتوان معروف‌ترین رمان ضدجنگ دانست. اریش ماریا رمارک که خود در جنگ جهانی اول برای آلمان جنگیده است در این کتاب روایتی تکان‌دهنده برایمان می‌گوید. «پل بومر» و دوستانش با تحریک و تشویق یکی از معلمان خود راهی جنگ می‌شوند و همه چیزشان را از دست می‌دهند، پشیمان می‌شوند و آرزو می‌کنند ای کاش آن معلم هم در جبهه بود.

آنها برای چه می‌جنگند؟ خودشان هم نمی‌دانند. تبدیل شده‌اند به ابلیس‌هایی جهنمی با ماموریت کشتن یا حیواناتی با غریزه حیوانی که هدفشان را فراموش کرده‌اند و از خود می‌پرسند علیه چه کسی باید جنگید. انگار حفره‌ای عمیق در زندگی‌شان به‌وجود آمده است و آنان درون این حفره دست و پا می‌زنند اما نه برای بیرون آمدن که تنها برای زنده ماندن. آنها زندگی بدون جنگ را فراموش کرده‌اند.



نویسنده: اریش ماریا رمارک
ترجمه: سیروس تاجبخش
انتشارات: امیرکبیر
۲۳۹ صفحه
۱۹۰۰۰ تومان

رمارک از پل و دوستانش قهرمان نمی‌سازد. شخصیت‌های اصلی این داستان جوانانی ۱۹ ساله‌اند که پیر شده و چون مردگانی متحرک بی‌آن‌که بدانند چرا، در جنگ تن به تن سر نیزه را در بدن طرف مقابل فرو می‌کنند و در هراسی که روحشان را می‌خورد با خود فکر می‌کنند: چه خصومتی با آن سرباز فرانسوی داشته‌اند. رزمندگانی که رمارک برایمان تصویر کرده در دوسه چیز استاد شده‌اند: «قمار و فحش و جنگ. سه چیزی که در برابر ۲۰ سال زندگی، حاصلی است ناچیز و در عین حال زیاد و حشتناک.»

در غرب خبری نیست روایت جنگ است در عریان‌ترین حالت ممکن. مرگ، گرسنگی، تلف شدن. توصیفاتی چنان بی‌پرده و هولناک که هراس را در دل مخاطب به وجود می‌آورد. در بیمارستان وقتی پرستاران مشغول خواندن دعا هستند، تنها خواست‌شان این است که آن صدا را نشنوند زیرا با فجایعی که شاهدش بوده‌اند، نمی‌توانند باور کنند که خدایی هم وجود داشته باشد. جنگ شاید هولناک‌ترین واقعه برای یک ملت باشد. خیلی چیزها از دست می‌رود: جوانی، آبادانی، امنیت اما در نهایت پیروز واقعی میدان طرفی است که بتواند برای خود معنایی بیابد. معنایی که تمام این اتفاقات ناگزیر را قابل تحمل کند. بیایید دوباره به سؤال اول متن فکر کنیم. آیا جنگ‌ها با هم تفاوت دارند؟ یا شاید بهتر باشد بپرسیم چه چیزی از یک ملت در جنگ قهرمان می‌سازد و از دیگری رزمنده‌ای شکست‌خورده؟